

شرح پریشانی

دکتر محمد فروغی

نگرفته است.
دکتر: ولی من قراردادی تمام وقت هستم و این قانون شامل ما هم میشود.
مسئول حسابداری: آقای دکتر، به خدا من شرمنده هستم. شما که ۴ سال تجربه دارید از کسانی که برای گذراندن طرح الزام خود تازه شروع به کار می‌کنند، حقوق کمتری می‌گیرید. (در حالی که به لیست حقوقی نگاه می‌کنید)
بایستی عرض کنم که از مستخدمین هم حقوق کمتری دریافت می‌کنید!!!
دکتر (در حالی که از این جمله آخر

(صحنه: اتاق مسئول حسابداری شبکه بهداشت... واقع در جنوبی‌ترین نقطه تهران)
مسئول حسابداری: بفرمائید آقای دکتر، چه خدمتی میتوانم برایتان انجام دهم؟
دکتر: قرار بود بعد از عید ۲۰٪ به حقوق کارمندان دولت اضافه شود، اما به حقوق بنده چیزی افزوده نشده است، چرا؟
مسئول حسابداری: شما که طرح خارج از مرکز خود را می‌گذارید، قراردادی هستید و هنوز دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی - درمانی ... در مورد شما تصمیم خاصی

برافروخته شده است): پس بنده چه باید بکنم؟
مسئول حسابداری: آقای دکتر ما در حقیقت بازوی اجرایی هستیم و احکام را کارگزینی به ما می‌دهد. بهتر است شما سراغ مسئول کارگزینی بروید.
دکتر: پس فعلاً خداحافظ.

مسئول حسابداری: خدا به همراهتان
(صحنه: اتاق مسئول کارگزینی واقع در همان شبکه بهداشت قبلی)

مسئول کارگزینی: امری داشتید؟
دکتر: بله می‌خواستم ببینم که چرا ۲۰٪ اضافه حقوق کارمندان دولت که به حقوق همه اضافه شده است، به حقوق بنده اضافه نشده؟
مسئول کارگزینی: جناب آقای دکتر بعد از نظام هماهنگ حقوق نه تنها ۲۰٪ به حقوق کارمندان اضافه شده است بلکه پایه حقوق نیز بالاتر رفته است، مثلاً کسانی که طرح الزام خود را می‌گذارند الآن حقوق -/۲۵۰۰۰ تومان در ماه دریافت می‌کنند و مبلغ بسیار کمی از آن نیز بابت بیمه و مالیات کسر میشود....

دکتر (وسط حرف مسئول کارگزینی می‌پرد): و بنده با ۴ سال تجربه، مبلغ -/۱۷۰۰۰ تومان که ۱۵۷۶۶ تومان آن را بدستم می‌دهند!
مسئول کارگزینی: بله جناب آقای دکتر، شما چون طرح خارج از مرکز خود را می‌گذارید و قراردادی هستید بایستی از دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی - درمانی استعلام می‌شد و آنها هم جواب دادند که فعلاً هیچ افزایش حقوقی در این زمینه مقدور نیست. چون هیچ دستوری در این زمینه

داده نشده است.

دکتر (با قیافه‌ای معترض): چرا؟

مسئول کارگزینی: این مطلب به خاطر مشغله زیاد است، آخر الآن ریاست محترم دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی - درمانی مشغول بررسی وضع رستورانهای بین شهری هستند، یعنی وضع غذای آنها را به لحاظ آلودگی میکروبی بایستی بررسی کنند. خوب حالا شما بفرمائید که این بنده خدا مگر چند سر دارد یا بایستی به فکر آلودگی غذایی باشد یا شما دکترها!!!

دکتر: این حرفها چه ربطی به من دارد!!

مسئول کارگزینی: ربط دارد جانم، یعنی شما می‌فرمائید ریاست محترم دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی - درمانی... وقتش را صرف حقوق شما که از یک مستخدم کمتر حقوق می‌گیرید کند!!!

دکتر در حالیکه بشدت عصبانی است از در خارج می‌شود و آن را بشدت برهم می‌زند.
(صحنه: دفتر یکی از کارشناسان پزشکی واقع در همان شبکه بهداشت قبلی)

کارشناس شبکه بهداشت: چه شده است؟

دکتر (با لحنی عصبانی): می‌خواستم ببینم که چرا ۲۰٪ اضافه حقوق کارمندان دولت که به حقوق همه اضافه شده است، به حقوق بنده اضافه نشده است و مسئول کارگزینی می‌گوید این بخاطر مشغله ریاست محترم دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی و مسئله ادغام دانشگاه‌های علوم پزشکی و شبکه‌های

بهداشتی - درمانی را مطرح می‌کند، آخر اینها چه ربطی به من دارد؟

کارشناس شبکه بهداشت: آقای دکتر اگر ایراد شما به ادغام دانشگاه‌های علوم پزشکی و شبکه‌های بهداشتی - درمانی است...

دکتر (وسط حرفش می‌دود): نه خیر آقا، این حرف‌ها چه ربطی به من دارد، من فقط می‌خواهم ببینم چرا حقوق من اضافه نشده است.

کارشناس شبکه بهداشت: صبر کنید، جناب آقای دکتر به حقوق شما هم می‌رسیم! بله داشتم در مورد طرح مدیرانه!!! ادغام شبکه‌های بهداشتی می‌گفتم اما قبل از اینکه من توضیحات خود را ارائه کنم اجازه می‌دهید چند سؤال از شما بپرسم؟

دکتر: خواهش می‌کنم بفرمائید.

کارشناس شبکه بهداشت: من شنیده‌ام که شما دارای آثار ادبی متفاوتی هستید و خلاصه طبع هنرمندانه‌ای دارید، حال می‌خواهم ببینم که با ادبیات دنیا نیز آشنا هستید یا نه؟ شما نام «ساموئل بکت» را شنیده‌اید؟

دکتر (در حالی وارفته): بله ایشان یک نویسنده ایرلندی هستند که در سال ۱۹۶۹ جایزه ادبی نوبل را دریافت کردند و بیشتر نمایشنامه‌نویس هستند.

کارشناس شبکه بهداشت: شما کتاب «در انتظار گودو» این نویسنده را خوانده‌اید؟

دکتر (با لحنی متعجب): بله، این کتاب شاید جزو کتابهای اولیه‌ای است که یک نمایشنامه‌نویس می‌خواند، اما چه ربطی به

حرفهای ما دارد؟

کارشناس شبکه بهداشت: باز که عجله کردید، صبر کنید تا بگویم. حالا بگوئید آن قسمتی که «پوتزو» و «لاکی» وارد می‌شوند در حالیکه «پوتزو» طنابی به گردن «لاکی» انداخته است و او را می‌راند و در دست «لاکی» یک چمدان سنگین، یک چهارپایه تاشو، یک سبد و یک پالتو هست و در دست «پوتزو» فقط شلاقی وجود دارد، یادتان می‌آید؟

دکتر: بله

کارشناس شبکه بهداشت: پس یادتان هست وقتی «ولادیمیر» و «استراگون» از «پوتزو» می‌پرسند که چرا «لاکی» برای خستگی در کردن این همه بار سنگین را بر زمین نمی‌گذارد، چه جوابی می‌دهد.

دکتر (که تقریباً از دنیای سخت مشکلات بیرون آمده، آن قطعه از نمایشنامه را با صدای بلند می‌خواند): آیا حق این کار را ندارد؟ مسلماً دارد. پس نتیجه می‌شود که مایل نیست. بفرمائید، این هم استدلال و اما چرا مایل نیست؟ می‌خواهد جلب نظر مرا بکند. برای اینکه نگاهش دارم. خیال می‌کند وقتی من ببینم بارها را خوب بر میدارد، در همین مقام نگاهش می‌دارم. خیال می‌کند وقتی من ببینم خستگی سرش نمی‌شود، از تصمیم خود منصرف می‌شوم. یک همچون نقشه احمقانه‌ای دارد. انگار دیگر باربر برای من قحط است!

کارشناس شبکه بهداشت: احسنت، آقای دکتر. حالا با طرح ادغام، شما «دکترها» نقش «لاکی» را بازی می‌کنید و «دانشگاه علوم

می‌کردم، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی - درمانی ... علاقمند است تا جوانان تجربه‌اندوزی کنند، به همین دلیل با پرداخت حقوق بیشتر آنان را تشویق می‌کند و فردی مثل شما که صاحب تجربه است، دیگر احتیاجی به تشویق برای تجربه‌اندوزی ندارد!!!

دکتر: پس می‌فرمائید بنده چه کنم؟
کارشناس شبکه بهداشت: می‌توانید به سراغ سازمان نظام پزشکی بروید تا از حالا شروع کنند و تا چند سالی دیگر که شما به حالت روانی کامل رسیدید پول جمع کنند، شاید آن موقع بتوانند یک آسایشگاهی روانی برای امثال شما بسازند!!!
(دکتر با خنده از در بیرون می‌رود).

* * *

(صحنه: داروخانه‌ای واقع در یکی از جاده‌های خروجی تهران - ساعت ۱۰ شب - همان پزشک مورد بحث از در داروخانه وارد میشود و دکتر داروساز با دیدن او اندکی اخم می‌کند اما از جایش بلند می‌شود و به جلو می‌آید.)

پزشک: سلام آقای دکتر، توی تلفن عرض کردم که حضوری خدمتتان می‌رسم.

داروساز: خوش آمدید.

پزشک: شما می‌خواستید بدانید که چرا نسخه‌های بنده این همه ایراد دارد؟ می‌توانید چند تاییش را ذکر کنید؟

پزشکی و خدمات بهداشتی - درمانی...» نیز نقش «پوتزو» از سویی تمام بارها را به دست شما می‌دهد و از طرف دیگر بر گردن شما طنابی می‌اندازد. اگر بخواهید نگهتان دارند بایستی جلب نظر کنید و هرچه بار به دستتان می‌دهند هیچگاه بر زمین نگذارید، حتی اگر روز جمعه هم «طرح فلان یا بیسار» بگذارند و ده شاهی هم به شما حقوق ندهند بایستی بیایید و گرنه بیرون‌تان می‌کنند.

اگر بخواهید بگویید چرا حقوق من اضافه نمی‌شود؟ می‌گویند شما قراردادی هستید و فعلاً هیچ افزایش حقوقی در این زمینه مقدور نیست. اگر بپرسید که چرا ما را استخدام نمی‌کنند؟ می‌گویند که چون دانشگاه‌ها حق ندارند افراد بدون Ph.D را استخدام کنند، پس نمی‌توانند شما را استخدام کنند. اگر بگوئید پس به من «برگه عدم نیاز» بدهید، می‌گویند نه خیر به شما احتیاج داریم. تازه وقتی یک دکتری بخواهد «اعلام نیاز» بگیرد، آنقدر باید برود و بیاید و برای پرس و جو نزد شما دکترهای شاغل بیاید تا «اعلام نیاز» بگیرد. اما در ضمن گوشی دست شماها می‌آید که گرفتن «اعلام نیاز» هم به این سادگی‌ها نیست و نکند هوس کرده، این طناب را پاره کنید، کاملاً فهمیدید؟!!!

دکتر: بله، اما چرا حقوق ما از حقوق دکترهای طرح الزام کمتر است؟

کارشناس شبکه بهداشت: این هم بخاطر تجربه است.

دکتر (با حالت تعجب): چطور؟

کارشناس شبکه بهداشت: داشتم عرض

داروساز: بله، بعنوان نمونه از هر سه نسخه شما در بوتای آنها سرم نوشته شده است در حالیکه اصلاً بیمار احتیاج به سرم ندارد یا اینکه نسخه‌ای که پیش پای شما نپیچیدم حاوی ۴۰ تا آمپول سایمتیدین برای یک بچه ۱۰ ساله با ۲۰kg وزن بود که بایستی ظرف ۲ روز تزریق گردد.

پزشک: اولی قبول ولی دومی چه ایرادی دارد؟

داروساز (با حالت تعجب): اولاً که تجربیات بالینی مصرف سایمتیدین در کودکان با سن کمتر از ۱۶ سال بسیار محدود است و فقط زمانی که منافع دارو بر مضار آن بچربد، باید استفاده گردد. ثانیاً، مقدار مصرف سایمتیدین برای کودکان ۵-۱۰mg/kg هر شش ساعت یکبار می‌باشد....

پزشک (وسط حرفش پیرید): راستش می‌دانید قضیه چیست؟
داروساز: نه خیر.

پزشک: می‌دانید که من فعلاً دارم طرح خارج از مرکز خود را می‌گذرانم و طبق قانون نیز حق ندارم در این مطب باشم اما از روی اجبار می‌آیم. آخر حقوق من فقط -/۱۷۰۰۰ تومان است که تازه از این مبلغ -/۱۵۷۶۶ تومان آن بدستم می‌رسد. اینجا هم که مریض زیادی ندارد، از ساعت ۴ تا الآن من فقط حدود ۱۲ تا مریض دیدم که ۸ تا ۱۰ آنها بیمه بودند و ۴ تا هم آزاد یعنی روی هم ۱۲۰۰ تومان که ۳۰٪ آن هم متعلق به پزشک صاحب مطب است و برای من ۸۴۰ تومان می‌ماند، اگر حدود ۲۰۰ تومانی که

برای رفت و آمد و کرایه ماشین می‌دهم را از آن کم کنیم ۶۴۰ تومان آن باقی می‌ماند و خودتان شاهد هستید که امروز روز شلوغی بود. من بطور متوسط روزی ۵۰۰ تومان درآمد دارم و چون سه روز در هفته بیشتر نمی‌توانم بیایم، در ماه ۶۰۰۰ تومان می‌شود اما با درصدی که از تزریقاتی سر محل برای سرم و ... می‌گیرم این مبلغ به ماهی ۱۳ تا ۱۴ هزار تومان می‌رسد. خداوند شاهد است که من نمی‌خواهم چنین کاری کنم اما مجبور هستم.

(پزشک منتظر جواب دکتر داروساز باقی میماند اما او حتی سرش را بالا نمی‌کند و پزشک حیران است که چه شده است؟)

داروساز (در حالی که قطرات اشک بر رخسارش نمایان است): هیچی، دارم به حال خودمان گریه می‌کنم. به حال جوانانی که ۱۸-۱۹ سال از عمر بالارزش خود را کنج اتاق و بدور از تمام خوشیهای زندگی بسر می‌آورند و آخر سرهم مثل گدایان چشمشان به درصدی است که تزریقاتی سر محل به آنها می‌دهد. در اندوه عمر از دست رفته می‌گیریم. من و شما نزدیک ۳۰ سال داریم اما تمام موهامان سپید است و علت آن چیزی جز فکرکردن و غم خوردن نیست.

پزشک (با تعجب): من فکر می‌کردم که شما داروسازها....

داروساز (وسط حرفش پیرید): نمی‌توانیم درد شما را بفهمیم، نه جانم من و تو نداریم. مگر می‌شود برای دکتری امنیت ذهنی تأمین نکرد و آن وقت توقع داشت که دارو به صورت

«منطقی» مصرف شود باز خدا پدر و مادرت را بیامرزد که دست به کارهای بدتری نمی‌زنی. می‌گفتند دکتر جوان دیگری که قبل از من و شما اینجا بوده، حتی D & C هم می‌کرده است. آقای دکتر آنان که فکر می‌کنند با حقوق کم دادن به من و شما باعث صرفه‌جویی می‌شوند، اگر لحظه‌ای فکر کنند که بجای ماهی چند میلیون تومانی که به امثال ما نمی‌دهند، ماهی چند میلیون دلار صرف خرید مواد اولیه دارویی، دارو و ... می‌کنند، شاید بخود آیند.

* * *

(صحنه: بیرون یکی از ساختمانهای وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، در حالیکه ماشین‌های بسیار شیک می‌ایستند و متخصصان طراز اولی از آنها پیاده می‌شوند، دکتر داروساز مورد بحث ما پیاده و در حالیکه کیف دستی زهوار دررفته‌اش را در دست دارد از در ساختمان وارد می‌شود و ناگهان به یکی از استادان خود برمی‌خورد).
داروساز: سلام استاد.

استاد: سلام پسرم، اینجا چه می‌کنی؟
داروساز: ظاهراً جلسه‌ای برای «مصرف منطقی داروها» گذاشتند. بنده را هم دعوت کرده‌اند. نمی‌دانم چرا بین تمام پیغمبرها، «جرجیس» را انتخاب کردند.

استاد: خوشحالم کردی، فکر نمی‌کردم با پیشنهاد من برای دعوت تو موافقت شود. تو ذهن علمی و قوی داری یکی از برجسته‌ترین

دانشجویان من بودی و در ضمن، در مسائل اجتماعی هم قدرت تحلیل بسیار عالی است.
داروساز: متشکرم استاد، این نظر لطف شماست.

استاد: من هیچگاه با کسی تعارف ندارم، حالا دیگر برویم.

(صحنه: اتاق کنفرانسی بسیار وسیع، که روی میز آن پر از میوه‌های عالی و حتی نوبرانه است و در اطراف آن نیز جمع زیادی از اساتید و متخصصان نشسته‌اند، استاد دکتر داروساز بعنوان رئیس انتخاب شد و پس از مدتی نوبت جوان داروساز رسید. دکتر داروساز هم جریان پزشک مورد بحث را تعریف کرد و نتیجه‌گیری کرد که تا وضعیت حقوقی این گروه از پزشکان و داروسازان بهبود نیابد بحث در مورد «مصرف منطقی دارو» کاملاً «غیرمنطقی» است. جلسه به خروش می‌آید).

یکی (با فریاد): اصلاً این بابا را چه کسی اینجا راه داده است!!!

دیگری (با صدایی شبیه نعره): این مهملات چیست!!!

سومی (فریادزنان): اصلاً این بابا تخصص دارد یا نه!!!

(جوان در حالیکه بغض گلویش را می‌فشارد، کیفش را در دست می‌گیرد و با یک خداحافظی در میان تعجب همگان از اتاق کنفرانس خارج می‌شود و با خود فکر می‌کند که حق طعم میوه نوبرانه ندارد).

پرده می‌افتد.